

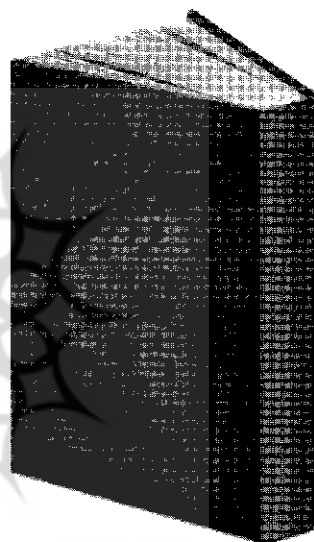
در جست‌وجوی زیباترین جنبه‌های زندگی شرقی

• اکرم صفایی

جامعه، تاریخ و به طور کلی فرهنگ بیرون کشید و از نو بررسی کرد تا علاوه بر درک محدودیت‌های خویش بتوان از عارضه‌های بازدارنده پیشرفت جمعی جامعه جلوگیری به عمل آورد. نوشتار حاضر سعی دارد به انتقال نقطه نظرات و انتقاداتی که فردریک ریچاردز (۱۸۷۸-۱۹۳۲)، نویسنده و نقاش معروف انگلیسی درباره جامعه ایرانی اوایل دوره پهلوی ابراز داشته و همچنین به بیان پاره‌ای از خصوصیات که در آن زمان بر روح جمعی ایرانیان عارض بوده بپردازد.

فردریک ریچاردز در سال ۱۹۳۰ یعنی در اوایل دوره پهلوی به ایران سفر کرد و دست‌آورد مسافرت وی تألیف سفرنامه‌ای به نام *A Persian Journey* یا یک مسافرت ایرانی بود که به همراه چهل و هشت تابلوی نقاشی زیبا از مناظر و اماکن تاریخی ایران در انگلیس به چاپ رسید و مورد تحسین و تمجید شخصیت‌های ادبی و سیاسی و اصحاب مطبوعات قرار گرفت. ریچاردز به دلیل عضویت در انجمن سلطنتی نقاشان و حکاکان انگلیس و تدریس در کالج سلطنتی هنرهای زیبا به طور غیرمستقیم با ساختار قدرت انگلستان در ارتباط بود و این امر طبیعی می‌نماید که به دنیای سیاست آن روزگار وارد بوده و پیشینه کشورهای مختلف را بداند. نویسنده در نگرش به قضایا علاوه بر داشتن دید هنری - به مقتضای حرفه‌اش - از یک نوع نگاه منتقدانه به مسائل روز نیز بهره می‌برد و این مسئله در جای جای یادداشت‌هایش به خوبی مشهود است. بر طبق نظر منتقدان خارجی، تألیف فرد ریچاردز هم به لحاظ بیان و ظرافتی که در ادای مطالب به کار برده و هم از حیث نقاشی‌های زیبایی که بدان افزوده کتابی کم نظیر است.

انگیزه این سیاح انگلیسی در سفر به ایران در درجه اول ارضای نوعی حس کنجکاوی، لمس زیبایی‌های دل‌انگیز اصفهان و شیراز و دیدار از زادگاه شاعر محبوبش عمر خیام نیشابوری و از سوی دیگر تهیه تصاویری از دیدنی‌های جذاب ایران، این «دژ کهن شرقی» بود، قبل از این که تحولات و دستاوردهای تمدن غرب عرصه آن را کاملاً درنوردد. در یک برداشت کلی از متن سفرنامه می‌توان گفت که



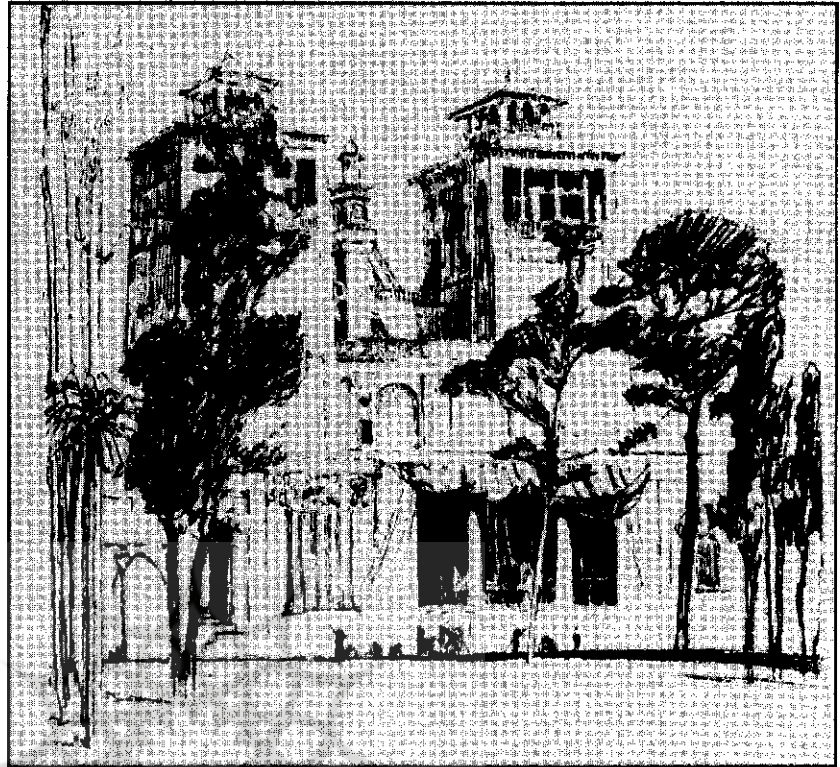
- سفرنامه فرد ریچاردز
- نویسنده: فردریک ریچاردز
- ترجمه: مهین‌دخت صبا
- ناشر: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۹، ۳۸۵ صفحه

نگاشتن درباره اهمیت سفرنامه‌ها و نقش عمده این منابع تاریخی در خودشناسی ایرانیان نیازی به بازنویسی ندارد، کما این که بررسی دست‌مایه‌های مسافران خارجی پس از سفر به ایران - صرف‌نظر از هویت و مقاصد واقعی ایشان - در واقع نوعی باز کاوی خرد فردی و اجتماعی جامعه ایرانی از گذشته‌ای نه چندان دور تا زمان حاضر است.

برخورد آگاهانه و سنجیده با متن سفرنامه‌ها و بازخوانی دوباره فرهنگ ایرانی از ضروریاتی است که باید توسط محققان تاریخ صورت گیرد. بازخوانی بدین معناست که باید تمامی پندارها، گفتارها، رفتارها و روابط نهادینه شده را از دل زندگی،

فردریک ریچاردز در سال ۱۹۳۰
یعنی در اوایل دوره پهلوی
به ایران سفر کرد و دستاورد
مسافرت وی تألیف سفرنامه‌ای
به نام *A Persian Journey*
یا یک مسافرت ایرانی بود که
به همراه چهل و هشت تابلوی
نقاشی زیبا از مناظر و اماکن
تاریخی ایران در انگلیس به چاپ
رسید

نویسنده در نگرش به قضایا
علاوه بر داشتن دید هنری -
به مقتضای حرفه‌اش - از یک
نوع نگاه منتقدانه به مسائل روز
نیز بهره می‌برد و این مسئله در
جای جای یادداشت‌هایش به
خوبی مشهود است



سالی بیشتر از به‌تخت‌نشستن رضاشاه پهلوی و ایجاد نظم نوین
وی نمی‌گذشت و نمود اقدامات وی در تهران کاملاً محسوس
ولی در سایر شهرهای ایران هنوز وجه سنتی غالب بود.

ریچاردز در بدو ورود به تهران این شهر را به عنوان مرکز
سفر انتخاب کرده و پس از دیدن شهرهای مورد نظر خود به
تهران باز می‌گشت و مہیای مسافرت بعدی می‌شد زیرا عقیده
داشت ایران کشوری است که در آن به صرف داشتن پول
نمی‌توان از همه چیز بی‌نیاز بود. در آن زمان راه‌های ناهموار و
گاه پلکانی بین شهرها و نبود حتی یک خط راه‌آهن، به علاوه
عدم وجود مهمان‌خانه‌ها، قهوه‌خانه‌ها و کاروان‌سراهای تمیز و
قابل سکونت موجب می‌شد تا مسافر به دفعات نیازمند مراجعت
به پایتخت باشد.

نویسنده در دیدار از شهرهای ایران سه منظره را در خارج از
این شهرها مشترک می‌بیند. اول مزارع وسیع خشک‌خاش که مقام
سوم را در صادرات ایران داشته و به زعم بسیاری از ایرانیان
روشنفکر آن روزگار، اعتیاد به تریاک در سطح یک مصیبت
ملی مطرح بوده است. دوم گورستان‌ها که به صورتی نامرتب
در خارج از شهرها ایجاد شده و در اثر رانش زمین پستی و
بلندی‌های زیادی در آن‌ها به چشم می‌خورد و سوم دیوارهای
مخروطه اطراف شهرها که به مرور زمان فرو ریخته و اشکال
عجیب و غریب به خود گرفته و از دور به مانند دسته‌ای از
حیوانات ماقبل تاریخ شباهت پیدا کرده بودند.

از نظر ریچاردز تهران گرچه به لحاظ موقعیت جغرافیایی

دانسته‌های فردریک ریچاردز از ایران در ابتدا متأثر از آثار
سفرنامه‌نویسانی چون شاردن، تاورنیه، جیمز موریه و ادوارد براون
بوده و فضای این کشور را تجسمی عینی از داستان‌های هزار و
یک شب می‌دیده اما پس از ورود به ایران و برخورد با واقعیات
موجود قدم به قدم از ذهنیات خود فاصله گرفته و درمی‌یابد که
برخلاف انتظارش ایران متفاوت‌تر از آن چیزی است که تصور
می‌کرده است. نویسنده ایران را کشور تضادها و ناسازگاری‌ها
می‌بیند طوری که انتظار دارد هر لحظه در مواجهه با مسئله
جدیدی متعجب شود. از این رو لحن نگارش وی در بسیاری
جاها حالت تأسف، تمسخر و گاه طنز به خود گرفته و نمی‌تواند
از اظهار دریغ و افسوس بر پیشینه تاریخی و با شکوه این
سرزمین خودداری کند. با این همه نمی‌توان رویکرد محققانه
و دقیق فردریک ریچاردز را در تألیف سفرنامه‌اش منکر شد و
وی را به جهت دید نقادانه و منصفانه‌اش در برخورد با واقعیات
نکوهش کرد.

این نقاش معروف انگلیسی که آثار زیادی از خود به جای
گذاشته قبل از سفر به ایران به مدت پنج سال در شهرهای خاور
نزدیک چون قاهره، دمشق، خارطوم، استانبول و بغداد به سیر
و سیاحت پرداخت و سپس به توصیه و تشویق سرپرسی لورن،
کمیسر عالی مصر و سودان که زمانی در ایران به عنوان وزیر
مختار انجام وظیفه کرده بود از راه زمینی بغداد - خانقین - قصر
شیرین وارد فلات ایران شده و بی‌درنگ رهسپار تهران گردید.
در ایامی که این سیاح انگلیسی وارد خاک ایران شد هنوز چند

منظره‌ای از میدان نقش جهان، اصفهان، سفرنامه فردریک ریچاردز



در نظر این جهانگرد اروپایی شهرهای ایران هرچند در مقایسه با شهرهای اروپا و نسبت به دوران‌های گذشته تغییر زیادی نکرده‌اند اما قدم‌های بزرگی برای بهبود اوضاع کلی کشور برداشته شده که نمود آن را در دارایی، گمرک، تلگراف، ارتش، پلیس، مسئله تریاک و اصلاح فرهنگ می‌توان دید

و مرکزیت آن محل مناسبی برای پایتخت است اما گذشته درخشانی ندارد که بتواند بدان افتخار کند و اگر کوه دماوند را از پشت سر و شهر ری را از مقابلهش بردارند شهری ملال‌آور خواهد شد. وی تهران را نه یک شهر شرقی که تقلید ضعیفی از یک شهر اروپایی می‌بیند و عقیده دارد تهران با شتابی تب‌آلود ظواهر سبک‌ها و مختصات تاریخی مغرب زمین را بدون در نظر گرفتن منشا آن اخذ کرده و با زندگی خود تناسب می‌دهد. نویسنده تهران را فاقد ابنیه زیبا با معماری بومی دانسته و کاخ شمس‌العماره را تنها عمارتی با دو برج و حتی ساختمان جدید بانک شاهنشاهی ایران در تهران را نیز علی‌رغم ظاهر گیرایش تقلید و اقتباسی از بناهای اروپایی می‌بیند. فردریک بلندی ساختمان‌ها را دلیل بر زیبایی و مفید بودن آن‌ها نشموده و از این که ایرانیان در عرض یکی دو سال اخیر از آداب و رسوم و سنن ملی خود در زمینه معماری فاصله گرفته‌اند، اظهار تأسف می‌کند. وی نمی‌تواند متقاعد شود که چرا مردم ایران از بازارهای خود روی‌گردان شده و احداث مغازه‌های معمولی را در خیابان‌ها تشویق می‌کنند. او ضمن گردشی در شهر، خیابان لاله‌زار را بانداستریت^۱ تهران و پررفت و آمدترین خیابان پایتخت می‌بیند که تعداد زیادی از مغازه‌های آن از ویتترین‌های مغازه‌های مغرب زمین تقلید کرده و در خیابان مذکور اغلب ناله چند گرامافون در هوا بلند است. فردریک نمود لباس متحدالشکل و کلاه پهلوی را در جوانان خود آرای خیابان لاله‌زار که با لباس‌های شطرنجی

و مرکزیت آن محل مناسبی برای پایتخت است اما گذشته درخشانی ندارد که بتواند بدان افتخار کند و اگر کوه دماوند را از پشت سر و شهر ری را از مقابلهش بردارند شهری ملال‌آور خواهد شد. وی تهران را نه یک شهر شرقی که تقلید ضعیفی از یک شهر اروپایی می‌بیند و عقیده دارد تهران با شتابی تب‌آلود ظواهر سبک‌ها و مختصات تاریخی مغرب زمین را بدون در نظر گرفتن منشا آن اخذ کرده و با زندگی خود تناسب می‌دهد. نویسنده تهران را فاقد ابنیه زیبا با معماری بومی دانسته و کاخ شمس‌العماره را تنها عمارتی با دو برج و حتی ساختمان جدید بانک شاهنشاهی ایران در تهران را نیز علی‌رغم ظاهر گیرایش تقلید و اقتباسی از بناهای اروپایی می‌بیند. فردریک بلندی ساختمان‌ها را دلیل بر زیبایی و مفید بودن آن‌ها نشموده و از این که ایرانیان در عرض یکی دو سال اخیر از آداب و رسوم و سنن ملی خود در زمینه معماری فاصله گرفته‌اند، اظهار تأسف می‌کند. وی نمی‌تواند متقاعد شود که چرا مردم ایران از بازارهای خود روی‌گردان شده و احداث مغازه‌های معمولی را در خیابان‌ها تشویق می‌کنند. او ضمن گردشی در شهر، خیابان لاله‌زار را بانداستریت^۱ تهران و پررفت و آمدترین خیابان پایتخت می‌بیند که تعداد زیادی از مغازه‌های آن از ویتترین‌های مغازه‌های مغرب زمین تقلید کرده و در خیابان مذکور اغلب ناله چند گرامافون در هوا بلند است. فردریک نمود لباس متحدالشکل و کلاه پهلوی را در جوانان خود آرای خیابان لاله‌زار که با لباس‌های شطرنجی

و مرکزیت آن محل مناسبی برای پایتخت است اما گذشته درخشانی ندارد که بتواند بدان افتخار کند و اگر کوه دماوند را از پشت سر و شهر ری را از مقابلهش بردارند شهری ملال‌آور خواهد شد. وی تهران را نه یک شهر شرقی که تقلید ضعیفی از یک شهر اروپایی می‌بیند و عقیده دارد تهران با شتابی تب‌آلود ظواهر سبک‌ها و مختصات تاریخی مغرب زمین را بدون در نظر گرفتن منشا آن اخذ کرده و با زندگی خود تناسب می‌دهد. نویسنده تهران را فاقد ابنیه زیبا با معماری بومی دانسته و کاخ شمس‌العماره را تنها عمارتی با دو برج و حتی ساختمان جدید بانک شاهنشاهی ایران در تهران را نیز علی‌رغم ظاهر گیرایش تقلید و اقتباسی از بناهای اروپایی می‌بیند. فردریک بلندی ساختمان‌ها را دلیل بر زیبایی و مفید بودن آن‌ها نشموده و از این که ایرانیان در عرض یکی دو سال اخیر از آداب و رسوم و سنن ملی خود در زمینه معماری فاصله گرفته‌اند، اظهار تأسف می‌کند. وی نمی‌تواند متقاعد شود که چرا مردم ایران از بازارهای خود روی‌گردان شده و احداث مغازه‌های معمولی را در خیابان‌ها تشویق می‌کنند. او ضمن گردشی در شهر، خیابان لاله‌زار را بانداستریت^۱ تهران و پررفت و آمدترین خیابان پایتخت می‌بیند که تعداد زیادی از مغازه‌های آن از ویتترین‌های مغازه‌های مغرب زمین تقلید کرده و در خیابان مذکور اغلب ناله چند گرامافون در هوا بلند است. فردریک نمود لباس متحدالشکل و کلاه پهلوی را در جوانان خود آرای خیابان لاله‌زار که با لباس‌های شطرنجی

نویسنده در دیدار از بازارهای شیراز عقیده دارد که گرچه به اندازه بازارهای سایر شهرهای ایران پرفرت و آمد و جالب نیست اما به لحاظ معماری زیباترین آن‌ها به شمار می‌رود. ضمن این که فراورده‌های بازار شیراز نیز تفاوت عمده‌ای با دیگر بازارهای کشور ندارند جز این که اجناس آن بیشتر از هندوستان و خلیج فارس می‌آید تا از روسیه و خزر

را نمونه‌ای دیگر از مسامحه و تعلل شرقی برشمرده و اظهار می‌دارد: «هیچ چیز مانند عدم توجه به بناهای قدیمی یا آثار تاریخی تأسف‌آورتر نیست. در این کشور فقط از مساجد و ابنیه مقدس و پل‌ها خوب نگاهداری می‌کنند ولی به طور کلی این ابنیه نیز در بعضی جاها کهنه و خراب است.» (ص ۸۹)

ریچاردز در دیدار از بازارهای بزرگ اصفهان و سایر شهرهای ایران اذعان می‌دارد بازارهای ایرانی مقدار زیادی از جذابیت و فریبندگی خود را حفظ کرده و هنوز زیباترین گوشه زندگی مردم این کشور را تشکیل می‌دهند. بازار از نظر ریچاردز یک شهر مسقف پریچ و خم و بی‌نقشه است که بدون وجود متکدیان محیط شاد و سرزنده‌ای دارد. این نویسنده انگلیسی دکانداران ایرانی را به جهت این که مزاحم رهگذران نمی‌شوند می‌ستاید و آنان را برخلاف گستاخی و خودنمایی فروشندگان قاهره و استانبول، تیزهوش و مؤدب و متواضع می‌خواند که از چانه‌زدن که آن را به صورت یک هنر ظریف درآورده اند لذت می‌برند. وی همچنین از سلمانی‌های دوره‌گردی یاد می‌کند که مانند شیرفروشان لندن در کوچه و خیابان‌ها گردش می‌کنند و اقرار می‌کند که اروپاییان جرأت مراجعه به ایشان را ندارند.

ریچاردز به کار صحافان، جواهرسازان، مسگران و سازندگان آلات برنجی، کفاشان و براق‌سازان نیز توجه نشان داده و اظهار تأسف می‌کند که علیرغم استعداد فنی شگفت‌آور صنعتگران ایرانی و با وجود تمام خصوصیات خوب اخلاقی مردم بازار اعم از مهمان‌نوازی، مهارت فنی، صبر و شکیبایی، هنر چانه‌زدن، زندگی اجتماعی، شوخی و ظرافت و زیبایی و آزادی محیط بازار، نمونه‌های اسیل و عالی هنر ایران نه تنها در این محل که در خانه‌های مردم ایران نیز یافت نمی‌شود.

وی در ادامه گشت و گذارش در بازار از نزدیک با صاحبان پیشه‌های دیگری نظیر چینی‌بندزن، خیاط، کلاهدوز، نخ‌ریس، قناد، درودگر، پشم‌ریس آشنا شده و در نهایت بازارهای ایران را با در نظر گرفتن بازارهای قاهره، قسطنطنیه، دمشق، بغداد و اسوان جالب توجه‌ترین بازارهای دنیا و «زیباترین جنبه زندگی شرقی» معرفی کرد.

نویسنده، فرمان رضاشاه مبنی بر استفاده از کلاه پهلوی و لباس اروپایی را به جای لباس‌های قدیمی ایرانی مورد انتقاد قرار داده و کلاه پهلوی را که به صورت علامت مشخص ایرانیان درآمده نوعی اقتباس و ترکیب از کلاه قدیمی افسران پایین رتبه

برایش پیش می‌آید، به همین خاطر برخی اوقات قلمش از حالت تعادل خارج شده و جملات تندی را به روی کاغذ می‌آورد. نظیر آنچه درباره حمام‌های ایرانی در کرمان می‌نویسد. (ص ۲۴۶) اما با این وجود نثر کتابش آنقدر جذاب، دلنشین و شاعرانه است که خواننده را تا انتها همراه خود می‌برد. چنان که در توصیف کاروان‌سرای یزد خواست به هنگام استراحت شبانه می‌گوید: «مسافر در جوار شتر و قاطر و ارابه و مرغ و جوجه به خواب می‌رود. مرغ‌ها نه فقط رسیدن سحر را اعلام می‌کنند بلکه تخم‌مرغ تازه برای تهیه صبحانه مسافر تهیه می‌نمایند... در کدام محل دیگر مهمان خانه‌ای می‌توان یافت که شخصی بتواند صورت خود را اصلاح کند و در عین حال به نگاه شترهایی که به او خیره شده‌اند پاسخ گوید» (ص ۱۵۲).

ریچاردز در دیدار از تخت جمشید آن را نماینده عظمت ایران باستان می‌داند که با وجود ویرانی بنای آن قابل رقابت با اهرام مصر، معابد نیل و آکروپولیس آتن است. وی اقرار می‌کند آدمیزادگان عصر حاضر خود را در مقایسه با این شکوه و جلال، کوتاه قد و پست می‌بایند. فردریک همچنین تهیه پرده نقاشی و گنجاندن مشاهدات خود از تخت جمشید را در یکی دو فصل کاری احمقانه و توهین روا داشتن به این بنای تاریخی شمرده و از ویرانه‌های تخت جمشید بنا به قول شلی، شاعر و نویسنده انگلیسی به عنوان «یادبودهای جوانی دنیا» یاد می‌کند.

شهر اصفهان در مشاهدات فردریک سهم عمده‌ای دارد. بیش از یک سوم حجم کتاب را شرح و بسط بناهای تاریخی اصفهان و مناظر آن تشکیل می‌دهد که علیرغم جذابیت توضیحات نویسنده، بررسی آن‌ها در این گفتار نمی‌گنجد. وی در دیدار از اصفهان معتقد است علیرغم این که این شهر هنوز آثاری از شکوه و جلال گذشته خود را برای عرضه به مسافران حفظ کرده، اما زندگی اهالی آن از چندین لحاظ با سیصد سال قبل تفاوتی نکرده است.

این سیاحت با ذوق انگلیسی هنر تذهیب ایرانی، آیین کاری، قالی‌های زیبا و بدیع، مساجدی با کاشی‌های هم‌رنگ فیروزه، مینیاتورهایی که منعکس‌کننده نبوغ ایرانی هستند و اماکن و بناهای تاریخی اصفهان را مورد تحسین قرار می‌دهد و بازدید از آن‌ها را برای تمامی مسافران به آسانی میسر می‌داند.

وی در بازدید از بناهای تاریخی اصفهان و مشاهده بی‌توجهی به این میراث غنی فرهنگی افسوس می‌خورد و آن

نیروی دریایی انگلستان و کلاه جدید صاحب منصبان فرانسوی می‌داند. وی مشاهده این کلاه‌ها را در بازار، به جای عمامه و عبا، لطمه‌ای به زیبایی بازار می‌پندارد و معتقد است هنوز جامه معمول روز برای افراد قبایل یزد و کرمان و رعایای کلیه نقاط ایران مفهوم نداشته و خیلی طول می‌کشد تا شکل و فرم لباس‌های جدید در آن جا نفوذ کند.

اما از درون بازارها که بگذریم مناظری که در داخل شهر اصفهان توجه این مسافر انگلیسی را به خود جلب می‌کند جز اتلاف وقت، بی‌هدفی، سستی و بدبختی چیز دیگری برای او به همراه ندارد. وی تریاک را مصیبتی می‌داند که در زندگی مردم رسوخ کرده و به یکی از راه‌های کسب درآمد آن‌ها بدل شده است. گدایان را این‌جا و آن‌جا با قیافه‌های بیمار و لباس‌های ژنده می‌بیند و از بدرفتاری ایرانیان نسبت به چهارپایان رنج می‌کشد.

با فرا رسیدن بهار و عید نوروز ریچاردز می‌تواند روی دیگر زندگی ایرانیان را مشاهده کند. وی مراسم نوروز در ایران را از جهت تقارن آن با فصل بهار و رویش سبزه‌ها و شکفتن گل‌ها بر سال نو مغرب‌زمین ارجحیت می‌بخشد و تفریح و گردش مردم اصفهان را در ایام تعطیلات نوروز به گونه‌ای نیکو توصیف می‌کند. از نظر این سیاح انگلیسی تفریحات غالب مردم ساده و عاری از گناه است. خانواده‌های اصفهانی عصرهای نوروز با الاغ به سمت پل خواجه و الله وردی‌خان حرکت می‌کنند و اگر به هنگام رسیدن به پل غرفه‌ای خالی پیدا نکردند کنار رودخانه می‌نشینند و همین اندازه که آب را ببینند همگی خوشحال هستند. وی قدردانی و استفاده از ایام فراغت در مشرق زمین که آن‌ها را قادر می‌سازد با هیچ و پوچ منتهای شادی و لذت را حاصل کنند امتیاز دیگری بر مردم اروپا می‌داند.

ریچاردز بناهای کلاه فرنگی پل‌ها را در غروب آفتاب روز عید به لژهای تئاتر هنگام اجرای یک نمایشنامه بزرگ تشبیه می‌کند با این تفاوت که هر یک از این کلاه فرنگی‌ها برای خود نمایش جداگانه‌ای دارد می‌نویسد: «در این اتاق‌های هلالی شکل مردان جوان دربار زنها آینده خود که زیبایی‌های آنها در پشت نقاب‌های ضخیم چادر پنهان است می‌اندیشند. با فرا رسیدن شب، ته سیگارهای مشتعل و سرخی آتش قلبان، کلاه فرنگی‌ها را به غارهای اسرارآمیز مبدل می‌کند. در این موقع همه به نقال گوش فرا می‌دهند. داستان رستم و سهراب و رخس که ایرانیان هرگز از شنیدن داستان قهرمان افسانه‌ای خود ملول نمی‌شوند. بعد موقع تماشا کردن ستاره‌ها و شنیدن موسیقی است...» (ص ۹۸).

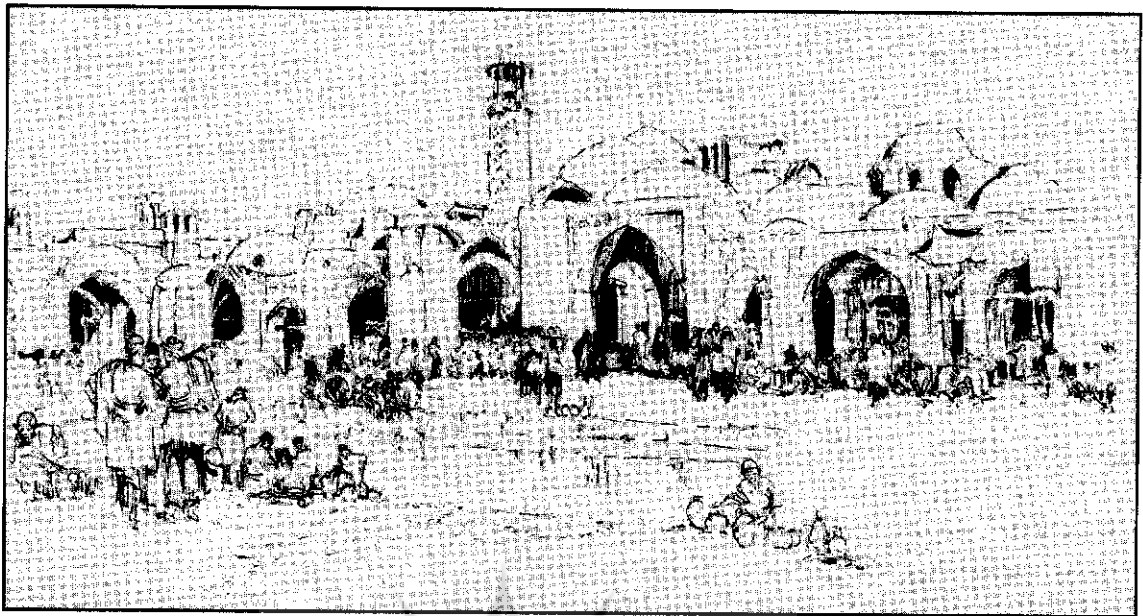
مسافر انگلیسی در گذار از پل‌هایی که بر روی زاینده رود کشیده شده، دقت و مهارت سازندگان را تحسین می‌کند و در عین حال اذعان می‌دارد که پل‌های سلطنتی خواجه و

الله‌وردی خان جای خود را در میان زیباترین پل‌های دنیا اشغال کرده‌اند. وی ایران را کشوری می‌خواند که علیرغم وسعت قابل ملاحظه‌اش رودخانه‌های بزرگ و مهمی چون می‌سی‌سی‌پی، رن، لوار یا فرات ندارد. زاینده رود در نظر وی چندان کوچک است که نقشه برداران در یک چشم برهم زدن آن را رسم می‌کنند، همچنین رکناباد شیراز را جوی کوچک و بازیگوشی تصور می‌کند که کودکان دبستانی برای جستن از روی آن با یکدیگر شرط‌بندی می‌کنند. حتی جویبار کوچک شمس در یزد خواست با عرض کمتر از یک وجب مایه تعجب وی می‌شود چرا که اهالی یزدخواست نه تنها این جوی را به واسطه عرض اندکش تحقیر نمی‌کنند بلکه در مقابل خیری که به آن‌ها می‌رساند برایش طلب برکت می‌کنند.

ریچاردز در گذر از جلفا آن‌جا را مملو از آثار و یادگارهای متنوع گذشته می‌بیند. به عقیده او آرامنه اصفهان آن اشتهاری را که به عنوان یک ملت پیشهور در زمان شاه عباس داشتند اکنون از دست داده‌اند و به علت تماس بیشتر با انگلیسی‌ها و کارکردن در ادارات انگلیسی جلفا به سبک و سیاق اروپایی‌ها زندگی می‌کنند به همین دلیل تأکید می‌کند اروپاییان بیشتر اجناس مورد نیاز خود را از دکان‌های جلفا و دکانداران یونانی و ارمنی آن‌ها تهیه می‌کنند. ریچاردز اشاره می‌کند که آرامنه مدارس خوبی دارند و پسران خود را به کالج اصفهان که تحت نظر مبلغان انگلیسی اداره می‌شود می‌فرستند، سپس غالب آن‌ها برای تکمیل تحصیلات روانه کالج‌های هندوستان می‌شوند.

نویسنده در گذر از گورستان جلفا در خارج از شهر اصفهان به اسامی مردان فرانسوی، هلندی، آلمانی و سوئسی بر خورد می‌کند که یا ماجراجو بوده‌اند یا در راه خود به مقصد کمپانی هند شرقی و یا پس از انجام مأموریت برای شرکت مزبور جان سپرده‌اند. ریچاردز در جلفا به خدمات یکی از ادارات شرکت تلگراف هند و اروپا که در سراسر ایران پراکنده بود و به مهمان‌نوازی ایشان اشاره می‌کند بدون این که به مقاصد معماری انگلیس در ساخت و گسترش این تلگرافخانه‌ها که از سال ۱۸۷۱ م در امتداد تمام جاده‌ها وجود داشته و بوشهر را از راه اصفهان و تهران به بغداد و کراچی را از راه کرمان، یزد و کاشان به اروپا متصل می‌کرد، اشاره‌ای داشته باشد. او می‌گوید: «اغلب رؤسای تلگرافخانه‌ها در زندگی از خود جسارت‌های زیادی نشان داده‌اند و احترام و محبت ایرانیان شهرنشین و افراد قبایل کوهستانی را به خود جلب کرده‌اند و در نتیجه به حیثیت و قدرت ملتی که نماینده آن هستند افزوده‌اند.»

سیاح انگلیسی برای رسیدن به شیراز به مسافرتی خسته کننده در دشت لوت و کویر نمک تن درمی‌دهد و در عبور از دشت‌ها دسته‌های مختلف عشایر را در حال کوچ کردن می‌بیند و احساس می‌کند که ریتم موزون حرکت این قبایل مهاجر تا چه



نویسنده ایران را کشور تضادها و ناسازگاری‌ها می‌بیند طوری که انتظار دارد هر لحظه در مواجهه با مسئله جدیدی متعجب شود. به همین جهت لحن نگارش وی در بسیار جاها حالت تأسف، تمسخر و گاه طنز به خود گرفته و نمی‌تواند از اظهار دریغ و افسوس بر پیشینه تاریخی و با شکوه این سرزمین خودداری کند

ریچاردز تفاوت باغ‌های ایرانی و اروپایی را در هوای صاف و آفتابی ایران می‌بیند که اگر آب کافی موجود باشد با خاک و آفتاب چه‌ها می‌توان کرد و نتیجه آن باغ‌هایی است که در مقدار میوه و شکوفه موجب رشک و حسادت باغبانان مغرب زمین می‌شوند. در حالی که باغ‌های انگلیسی همیشه در نهایت ظرافت و استادی باغچه‌بندی می‌شوند و با زحمت فراوان ثمر می‌دهند.

ریچاردز در بازدید از آرامگاه‌های حافظ و سعدی اظهار می‌دارد: «ایرانیان به بازدید از آرامگاه حافظ علاقه بسیار دارند و به طور قابل توجهی نسبت به فرنگی‌هایی که برای بازدید از شاعر محبوبشان رنج یک مسافرت چندین هزار کیلومتری را تحمل کرده‌اند مؤدب هستند». (ص ۱۸۲) وی آرامگاه‌های این شعرا را محصور درباغی توصیف می‌کند که طبق معمول عده زیادی در اطراف روی نیمکت‌هایی مشغول کشیدن قلیان، چاق و نوشیدن چای هستند.

نویسنده در دیدار از بازارهای شیراز عقیده دارد که گرچه به اندازه بازارهای سایر شهرهای ایران پرفرت و آمد و جالب نیست اما به لحاظ معماری زیباترین آن‌ها به شمار می‌رود. ضمن این که فرآورده‌های بازار شیراز نیز تفاوت عمده‌ای با دیگر بازارهای کشور ندارند جز این که اجناس آن بیشتر از هندوستان و خلیج فارس می‌آید تا از روسیه و خزر. وی فرآورده ممتاز بازارهای

اندازه به دشت‌های بی‌روح جان می‌بخشد. وی عشایر را به مانند حلزون‌هایی توصیف می‌کند که خانه‌های خود را بر پشتشان حمل می‌کنند و از خرد و کلان در کارها مشارکت می‌ورزند.

ریچاردز در عبور از کویر لوت مناطق وسیع و خاکستری رنگ صحرا را ملال‌آور و مأیوس کننده می‌داند و پیدایش آن را منحصر به چند روز پیدایش خلقت می‌یابد که بعد از آن آفرینش به این مناطق پشت کرده. حتی عقاب و کرکس را موجودات بی‌کسی می‌داند که به صحرا تبعید شده‌اند و حس ترحم و عاطفه را بیشتر برمی‌انگیزند تا حس ترس و نفرت را.

پس از پشت سر گذاشتن دشت‌ها و صحراها و عبور از تنگ الله اکبر و دروازه قرآن وارد شیراز می‌شود. منظره کلی شهر و سروهای زیبای آن شهرهای قدیمی ایتالیا را در نظرش مجسم می‌سازد. وی شیراز را گوهر ایران و جایگاه شعر و گل و بلبل می‌شمارد و معتقد است همان گونه که شهر اصفهان ساختمان‌های زیبای خود را مدیون شاه عباس است در شیراز نیز هر بنای با شکوهی با نام کریم‌خان زند گره خورده است. جالب توجه‌ترین چیزها در این شهر از نظر مسافر انگلیسی باغ‌های آن با نبوه درختان سرو است که هر کدام دارای جذبه و دلفریبی خاصی بوده و به اسامی خاصی نظیر باغ‌های چهل تن، مرتاض علی، هفت تن، تخت، شیخ، نو، باغ آرامگاه حافظ و باغ مقبره سعدی نام‌گذاری شده‌اند.

بالاخانه عمر خیام در باغ شیرین، نیشابور، سفرنامه فردریک ریچاردز



می‌شود و در طی برگزاری این مراسم به خصوص از ورود فرنگی‌ها ممانعت به عمل می‌آید.

فردریک ریچاردز در کرمان جنبه‌های متعددی از زندگی ایرانی شبیه به یزد منتها با شدت بیشتری مشاهده می‌کند. وی شهر کرمان را با بادگیرهای فراوان، قنات‌هایی که موجب می‌شود مردم مغرب زمین خود را کوچک و حقیر فرض کنند و مملو از کارگاه‌های قالی‌بافی می‌بیند که صحرا از سه جانب آن را از بقیه نقاط دنیا جدا کرده است.

وی با گشت و گذار در بازار کرمان آن را جالب توجه و دارای نوعی زیبایی مشخص و برجسته می‌بیند و آن وجه تمایز این بوده که زنان کرمانی به جای چادر سیاه، که در همه شهرهای ایران آن روز معمول بوده چادر سفید بر سر می‌کرده‌اند. چندین کاروان سرای زیبا با بادگیرهای جالب توجه نیز نظر وی را به خود جلب می‌کنند. ضمن این که فردریک در می‌یابد که پیشه اصلی مردم شهر قالی‌بافی است.

در دیدار از کارگاه‌های قالی‌بافان پسران خردسالی را می‌بیند که چگونه با انگشتان ظریف و چابک خود زیباترین نقش‌ها را به وجود می‌آورند و وجود حشراتی مانند موریا، رتیل و عقرب را آفات می‌دانند که دائماً موجبات نگرانی صاحبان قالی را فراهم می‌آورند. گرچه ریچاردز یادآوری می‌کند که مبارزه با بلای فراگیر تریاک بسیار ضروری‌تر و نگران‌کننده‌تر از آسیب حشرات است.

ریچاردز در مرحله دیگری از سفرش از تهران رو به سوی مشهد و نیشابور می‌رود. راه تهران - مشهد به جهت عبور از جاده‌هایی میان کوه‌ها که هیچ‌گونه گیاهی در آن‌ها نمی‌روید و مشاهده دهات و قصبات و کاروان‌سراهای متروک برایش یکنواخت و کسل‌کننده است. اما بالاخره به دیوارهای مشهد نزدیک می‌شود.

وی پیشرفت مشهد را به عنوان یک شهر مقدس از زمان سلسله صفویه چشمگیر می‌داند و جالب توجه‌ترین قسمت دیدنی شهر را آستان قدس رضوی می‌بیند. اما از آن جا که مسافری خارجی محسوب می‌شود به خوبی آگاه است که برای ورود به بخش‌های مختلف شهر دارای محدودیت‌هایی است که با کلمه‌ای به نام بست مشخص شده است.

وی درباره مفهوم بست و حدود آن در مشهد عقیده دارد «در مشهد رعایت حدود بست و تحصن گاه یک قانون کاملاً مذهبی است. عبور و مرور خارجیان در این شهر فوق‌العاده مشکل است. ولی حضور مأموران انتظامی باعث راحتی خیال می‌شود. در مشهد در بعضی از موارد تمام یک خیابان بست محسوب می‌شود و از ورود غیر مسلمان به آن جلوگیری به عمل می‌آید. علامت بست هم زنجیری است که در مقابل بازار اصلی شهرداری می‌شود، و بازار مشهد تنها بازار ایران است که

شیراز را صنعت مطبوع و بسیار زیبای خاتم‌کاری می‌داند. ریچاردز پس از خروج از شیراز راهی شهر یزد می‌شود. و بر سر راه به قنات‌هایی برمی‌خورد که آن‌ها را شگفت‌انگیزترین و عجیب‌ترین آثار ایران می‌یابد. آثاری که برای مسافران مغرب زمین تازگی دارد. وی توضیح می‌دهد که زندگی اغلب مردم ایران به این قنات‌ها بستگی داشته و بدون آن‌ها کشور ایران وجود ندارد. نویسنده اشخاصی که مبادرت به ساختن کاریزها و مجاری آب در صحرا کرده‌اند را از میهن پرست‌ترین افراد ایرانی و قهرمانانی می‌داند که مورد مدح و تحسین قرار نگرفته‌اند.

سیاح انگلیسی با رسیدن به شهرهای واقع در بیابان یعنی یزد و کرمان می‌گوید «مردم یزد هنوز با شگفتی به فرنگی‌ها می‌نگرند چرا که علیرغم بزرگی قابل توجه این شهرها به واسطه طولانی‌بودن راه و ناراحتی‌های جاده ملال‌آور صحرائی، فرنگی‌ها به این دو شهر مسافرت نمی‌کنند». (ص ۲۱۱)

وی جالب توجه‌ترین و با شکوه‌ترین آثار معماری یزد را نه مساجد بلکه آب‌انبارهای آن می‌داند که آب مصرفی شهر مذکور را برای یک سال ذخیره می‌نمایند. همچنین از دیگر جاذبه‌های یزد به جایگاه آتش جاودانی و برج خاموشان این شهر اشاره دارد که مردم را به مسافرت بدان ترغیب می‌نمایند و در عین حال گزارش می‌دهد آزاری نسبت به ده هزار زرتشتی ساکن یزد و کرمان صورت نمی‌گیرد و ایشان در کمال آزادی آتش مقدس خود را روشن نگه می‌دارند.

ریچاردز که با فرا رسیدن ماه محرم شاهد برپایی مراسم عزاداری در این شهر است عقیده دارد احساسات مذهبی در شهر یزد خیلی جدی‌تر از بیشتر شهرهای ایران است. قبل از فرا رسیدن ماه محرم مجالس وعظ و روضه‌خوانی در بازارها برپا

ورود به آن برای غیرمسلمانان ممنوع می‌باشد.»

فردریک در حسرت دیدار بازارهای مشهد در خیابان‌های جلو بازار گردش می‌کند. ضمن این که جمعه‌ها را روز مهمی برای خرید و فروش و مبادله کالا در داخل و خارج از بست ارزیابی می‌کند.

نویسنده سفرنامه در ادامه شرح مبسوطی راجع به کتابخانه آستان مقدس و موقوفات آن می‌آورد. وی همچنین دو خیابان به نام‌های بالا خیابان و پایین خیابان که به حرم منتهی می‌شوند را از دیگر جنبه‌های برجسته شهر مشهد عنوان می‌کند و متذکر می‌شود که این خیابان‌ها در گذشته یکی از مکان‌های بسیار زیبا و دیدنی مشرق زمین محسوب شده و زمانی تنوع البسه و رنگ‌ها و وجود ملیت‌های مختلف اعراب، افغانی، قفقازی، ترک و تاتار، شاهزادگانی با جامه‌های فاخر و زوار تهیدست با جامه‌های ژنده، دراویش و گدایان به این خیابان‌ها مناظر جالبی می‌داده است.

وی با وجود این که بازارهای مشهد را از لحاظ معماری جالب نمی‌بیند اما به جهت تنوع ملیت‌ها در خیابان‌های منتهی به حرم که آزادانه در رفت و آمدند آن‌ها را بسیار غنی می‌داند. وی معامله قالی، فیروزه و تریاک را از مسائل رایج اطراف حرم عنوان می‌کند و در مجموع مشهد را شهری خرافاتی و متعصب ارزیابی کرده و اعتقاد دارد این دو مسئله، خط مشی زندگانی مذهبی را در ایران کنونی معلوم می‌گرداند. چنان‌چه وی برای تهیه تابلو نقاشی پنج مرتبه به قم رفت اما نتوانست از حرم حضرت معصومه (ع) نقاشی بکشد.

آخرین مقصد ریچاردز در مسافرت به شرق، نیشابور است. شهری که برای وی دشت‌های حاصلخیز و سرسبزی آن یادآور مناظر زیبایی دره شیراز است. وی از نیشابور، زادگاه عمر خیام به عنوان شهر مورد علاقه مردم انگلیسی‌زبان یاد می‌کند که بدان دل‌بستگی دارند و وجود این شهر را تا به امروز دلیل محکمی از روح شکست‌ناپذیری و نیروی زندگی مردم آن دیار می‌داند که با وجود آن که به کرات در معرض تاخت و تاز، محاصره و زلزله واقع شده‌اند باز هم تا به امروز نیشابور و یاد آن را زنده نگه داشته‌اند. نویسنده سفرنامه در گشت و گذار در شهر، بازارهای آن را از جمله ویران‌ترین بازارهای ایران و دیوار مشهور اطراف آن را نمونه دیگری از اسراف و اتلاف کوشش در ایران می‌بیند.

وی برای تهیه تابلو نقاشی به سوی مقبره خیام در چهار کیلومتری شهر به راه می‌افتد اما منظره اتاق و آرامگاه این شاعر نامی غمزه‌دانش کرده و احساس می‌کند هم میهنان خیام به عمد نسبت به آن بی‌توجهی نشان می‌دهند. می‌نویسد: «راست است که خیام در باغی مدفون است ولی بوته گل‌سرخ که گلبرگ‌های خود را بر مزار او نثار کند دیده نمی‌شود. حتی در

بازارهای شهر هم گلی پیدا نمی‌شود که بر مزار وی بتوان نهاد.» (ص ۲۹۷)

تصور ریچاردز بر این است که آرامگاه خیام مانند آرامگاه حافظ و سعدی در شیراز از مورد ستایش و احترام نیست و گفت‌وگو با ایرانیان درباره عمر خیام مشکل است، از این رو نتیجه می‌گیرد که: «آنها حاضرند از او به عنوان یک فیلسوف یا ستاره‌شناس صحبت کنند ولی هرگاه به عنوان یک شاعر بزرگ مورد ستایش واقع شود بلافاصله حافظ و سعدی را جانشین می‌سازند.» (ص ۲۹۷)

این نقاش و حکاک انگلیسی با بررسی وضعیت کلی شهر نیشابور آن را انعکاس غم‌انگیزی از گذشته درخشان شهر می‌داند و با یادآوری این که ناصر خسرو سده یازدهم میلادی از نیشابور به عنوان تنها رقیب قاهره نام برده است می‌نگارد: اگر عمر خیام امروز می‌زیست می‌توانست ابیات ذیل را بدون این که از حقیقت منحرف شود درباره خود نیشابور بسراید:

مگذار که غصه در کنارت گیرد

واندوه مجال روزگارت گیرد

مگذار کتاب و لب جوی و لب کشت

زان پیش که خاک در کنارت گیرد. (ص ۲۹۲)

اما سفر فردریک ریچاردز به همین جا خاتمه پیدا نکرده بلکه وی مسیر تهران - تبریز را نیز می‌پیماید و باقی مانده سفرنامه‌اش را می‌نگارد. همین اندازه باید گفت که در نظر این جهانگرد اروپایی شهرهای ایران هرچند در مقایسه با شهرهای اروپا و نسبت به دوران‌های گذشته تغییر زیادی نکرده‌اند اما قدم‌های بزرگی برای بهبود اوضاع کلی کشور برداشته شده که نمود آن را در دارایی، گمرک، تلگراف، ارتش، پلیس، مسئله تریاک و اصلاح فرهنگ می‌توان دید.

ریچاردز ضمن نامعلوم توصیف کردن آینده ایران اظهار می‌دارد:

«همانطور که تماشاجی به افسونگری که یک ساعت و چند تخم‌مرغ و سایر اشیاء را در کلاهش جای می‌دهد و آنها را سخت به هم می‌ساید می‌نگرد و منتظر است ببیند اشیاء مزبور به چه صورتی درمی‌آید، کشورهای خارجی نیز به همین نظر به ایران می‌نگرند.» (ص ۳۵۱)

پی‌نوشت:

۱- عنوان «یک مسافرت ایرانی» (A Persian Journey) به وسیله مترجم محترم به سفرنامه فرد ریچاردز تبدیل شده است.

۲- Bond street، از خیابان‌های معروف لندن